

شاه عباس و یوسفی ترکش دوز
تاملاتی در باره ی آیین شاه گُشی در ایران
از دکتر عباس احمدی



پرتره ی شاه عباس، اثر محمد قاسم، نسخه ی خطی، موزه ی لوور، فرانسه (۱)

یکی از داستان های جالب تاریخ ایران، حکایت شاه عباس و یوسفی ترکش دوز است. در این مقاله می خواهیم نشان بدهیم که در پشت این داستان به ظاهر ساده، یکی از آیین های دوره ی پدرشاهی، یعنی آیین کوسه ی خرسوار، نهفته است. در پشت آیین کوسه ی خرسوار نیز، رد پای یکی از کهن ترین آیین های دوره ی مادر شاهی، یعنی آیین شاه گُشی به چشم می خورد. در پشت آیین شاه گُشی نیز رد پای آیین پرستش ایزد باروری و برکت دیده می شود.

۱ - حکایت شاه عباس و یوسفی ترکش دوز

گفتار خود را با خلاصه ای از حکایت «شاه عباس و یوسفی ترکش دوز» آغاز می کنیم و سپس اصل داستان را از کتاب «عالم آرای عباسی» می آوریم و سرانجام تحلیل کوتاهی از این ماجرا به دست می دهیم.

(الف) خلاصه ی داستان از این قرار است که ستاره شناسان به شاه عباس، پادشاه پر قدرت سلسله ی صفویه، گفتند که خطر بزرگی جان او را تهدید می کند. شاه عباس برای دور گرداندن این بلا، از سلطنت موقتا کناره گیری کرد و یک مجرم محکوم به اعدام را به جای خود به تخت نشاندا. این شخص، یعنی یوسفی ترکش دوز، تاج شاهی بر سر نهاد و مدت سه روز، نه تنها اسما بلکه حقیقتا سلطنت کرد. در پایان این دوره ی سه روزه، یوسفی به فرمان شاه عباس به قتل رسید و به این ترتیب بلایی که اختر شناسان برای شاه عباس پیشگویی کرده بودند از سر شاه دور شد.

(ب) اصل داستان به نام «حکایت شاه عباس و یوسفی ترکش دوز» در کتاب «عالم آرای عباسی»، صفحه ی ۳۲۴ آمده است. این کتاب نوشته ی اسکندر بیگ ترکمان است و به شیوه ی چاپ

سنگی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در دارالخلافه ی تهران منتشر شده است. ما تکه هایی از این حکایت را با همان نثر قدیمی در این جا نقل می کنیم.

به گفته ی نویسنده ی کتاب، یوسفی ترکش دوز، به اغوای کسانی مانند درویش خسرو، علیه شاه عباس در لرستان شورش می کند. شاه عباس دستور می دهد تا این جوان یاغی و درویش خسرو و یارانش را دستگیر کنند و به زنجیر بکشند.

«استاد یوسفی، ترکش دوز و درویش کوچک قلندر، دعوی های بزرگ کرده، سخنان بلند می گفتند. و بی ملاحظه و بی محابا، اظهار عقیده ی فاسد درویش خسرو، به آن حضرت می کردند. و الحاد آن طبقه، بی اشتباه، در آینه ی خاطر شاه عالیجاه، پرتو ظهور انداخته. دفع آن جماعت، جهت اجرا ی رسوم شرع انور، به رقت پادشاه شریعت پرور، لازم شد. در وقتی که متوجه ی سفر لرستان بودند، به گرفتن درویش خسرو و اتباع اوامر کردند. و جماعت تاجی بیوک، بدان خدمت مامور گشته، همه را در قید سلال کشیدند...»

نویسنده ی کتاب، سپس، به پیش گویی منجمان و اختر شناسان می پردازد. منجمان، از روی حرکت ستارگان و گردش اختران، پیش گویی می کنند که، در آینده ی نزدیک و در روز مخصوصی، صدمه ای به شاه وارد خواهد شد و جان او به خطر خواهد افتاد. یکی از اختر شناسان به نام مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی، پیشنهاد می کند که برای رفع این نحوست، مجرمی را که قبلا به اعدام محکوم شده باشد بیاورند و او را برای سه روز به جای شاه واقعی به تخت بنشانند، تا اگر قرار است اتفاقی بیفتد، برای او بیفتد و جان شاه عباس سالم بماند.

«چون در این سال، منجمان القاء کردند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی، دلالت بر افناء و اعلام شخصی عظیم القدر، از منسوبات آفتاب که مخصوص سلاطین است، می کند، و محتمل است که در بلاد ایران باشد، و از لایحه ی طالع همایون، استخراج نموده بودند که تربیع نخستین در خانه ی طالع واقع شد، اختر طالع در حضيض زوال و ویال است. و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی، که در این فن شریف، سر آمد زمان و در استدالات احکام نجومی مقدم اقران است، آن نحوست را به این تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی در آن سه روز که تعظم تاثیر قران و تربیع نخستین است، خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده، شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شده باشد به پادشاهی منسوب سازند...»

قرعه ی فال به نام یوسفی ترکش دوز می افتد. یوسفی ترکش دوز را از زندان به دربار شاه عباس می آورند و تاج شاهی به سرش می گذارند و او را برای سه روز شاه می کنند. فرماندهان لشکر و بزرگان شهر به خدمت او در می آیند و با او مانند یک شاه واقعی رفتار می کنند.

«قرعه ی اختیار به نام استاد یوسفی ترکش دوز افتاد... و تاج شاهی بر سرش نهاده ... و جمیع امرا و مقربان و اهل خدمت با لشکر و قشون به آیین مقرر در ملازمتش کمر بسته، به منزل می رسانیدند...»

پس از سه روز، یوسفی ترکش دوز را از تخت شاهی به زیر می کشند و لباس مستعار حیات را از تن او بیرون می آورند و او را بر تخته ی قربانگاه، به قتل می رسانند.

«مجملا، بعد از سه روز، از لباس مستعار حیات عریان گشته، از تخت بر تخته افتاد. »

بعد از کشته شدن یوسفی ترکش دوز، اعلیحضرت شاه عباس، دوباره، بر تخت سلطنت جلوس می کند و به این ترتیب شاه از سرنوشت شومی که ستارگان برای او مقدر کرده بودند، نجات میابد.

«و بعد از واقعه ی مزبور، حضرت اعلی، مجددا بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند. و به اعتقاد ظاهر بینان عالم، صورت اثر آن ویال، به این تدبیر، مندفع گردید»

به غیر از اسکندر بیگ ترکمان در کتاب «عالم آرای عباسی»، میرزا فتحعلی آخوند زاده، نمایش نامه نویس پر آوازه ی ایرانی نیز، یکی از آثار خود را بر اساس این واقعه ی تاریخی به زبان ترکی نوشته است. نام این کتاب، «حکایت یوسف سراج یا ستارگان فریب خورده» می باشد. مقصود از اصطلاح «ستارگان فریب خورده» این است که چگونه شاه عباس سر ستارگان سرنوشت را کلاه می گذارد و با فریب اختران آسمان از دست سرنوشت مقدر خود فرار می کند.

۲ - تفسیر حکایت شاه عباس و یوسفی ترکش دوز

در حکایت «شاه عباس و یوسفی ترکش دوز» یک شاه موقتی را می بینیم که بلاگردان شاه واقعی شده است. این شاه موقتی، سه روز پادشاهی می کند و پس از آن از تخت شاهی به تخته ی کشتارگاه می افتد و کشته می شود. در فرهنگ ایران، مراسمی شبیه به این سرگذشت تاریخی وجود دارد که به نام «کوسه ی خرسوار» نامیده می شود. «یوسفی ترکش دوز»، در حقیقت، نسخه ی تاریخی «کوسه ی خر سوار» است. کوسه ی خر سوار نیز مدت کوتاهی سلطنت می کند و پس از آن ناپدید می شوند. پادشاهی یک روزه ی کوسه ی خرسوار، معادل پادشاهی سه روزه ی یوسفی ترکش دوز و ناپدید شدن او، معادل آیینی کشته شدن یوسفی ترکش دوز است. برای آن که بتوانیم حکایت شاه عباس و یوسفی ترکش دوز را به نحو صحیح تفسیر کنیم، ابتدا باید به آیین کوسه ی خر سوار بپردازیم.

۳ - آیین کوسه ی خر سوار

در ایران در ماه آذر، مراسمی به نام «کوسه ی خر سوار» برگزار می شده است. برای آشنایی با این آیین، ابتدا دو روایت به نقل از استاد علی اکبر دهخدا و ابوریحان بیرونی می آوریم و سپس آن را از نظر آیینی مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

الف - نمونه ی اول از کتاب لغت نامه ی دهخدا است. استاد علی اکبر دهخدا در مورد آیین کوسه بر نشین گفته است: «در ماه آذر، مرد کوسه ی یک چشم بد قیافه ی مضحکی را بر الاغی سوار می کردند. داروی گرم بر بدن او طلا می کردند. آن مرد مضحک بادنزی در دست داشت و پیوسته خود را باد می زد و از گرما شکایت می کرد. مردمان برف و یخ بر او می زدند. چندی از غلامان پادشاه نیز همراه او بودند و از هر دکانی یک درم سیم می گرفتند. اگر کسی در چیزی دادن اهمال و تعلل می کرد، گِل سیاه و مرکب همراه او بود بر جامه و لباس آن می پاشید. از صباح تا نماز پیشین هرچه جمع می شد تعلق به سرکار پادشاه داشت و از پیشین تا نماز دیگر به کوسه و جمعی که با او همراه بودند. اگر کوسه بعد از نماز دیگر به نظر بازاریان در می آمد او را آن قدر که می خواستند می زدند. آن روز را به عربی رکوب کوسج خوانند.»

ب - نمونه ی دوم از کتاب التفهیم، نوشته ی ابوریحان بیرونی، است. ابوریحان بیرونی در مورد مراسم کوسه بر نشین گفته است: «نخستین روز از آذرماه، مردی بیامدی کوسه، بر نشسته بر خری و به دست کلاغی گرفته و به بادبیزن خویشتن را باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی و از مردمان بدان چیز یافتی. و به زمانه ی ما، به شیراز، همین کرده اند. و ضربیت پذیرفته از عامل، تا هرج ستاند از بامداد تا نیمروز به ضربیت دهد. تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند. اگر پس از نماز دیگر بیابندش، سیلی خورد از هرکسی» (التفهیم، ص ۲۵۶)

۳ - تفسیر آیین کوسه ی خر سوار

در این رسم قدیمی، یک شاه موقتی را می بینیم که برای مدت کوتاهی از مزایای یک شاه واقعی بر خوردار است و بعد از مدت کوتاهی ناپدید می شود. سوالی که مطرح می شود این است که این شاه موقتی کیست و علت وجودی او چیست. در پاسخ به این سوال می توان گفت که این شاه موقت در روزگار قدیم، در حقیقت، خود شاه بوده است و کشته شدن او در حقیقت نشانی از کشته شدن شاه واقعی در آن روزگار بوده است. به عبارت دیگر، می خواهیم ادعا کنیم که آیین کوسه ی خر سوار از آیین شاه کشی سرچشمه گرفته است. برای اثبات این فرضیه، ابتدا آیین شاه کشی را شرح می دهیم و سپس نشان خواهیم داد که چگونه «آیین شاه کشی» به «آیین کوسه ی خرسوار» تبدیل شده است.

۴ - آیین شاه کشی

در دوره ی مادر سالاری، با آن که مردان شاه بودند، ولی مقام شاهی را از زنان می گرفتند. وقتی شاه پیر می شد، یکی از جوانان کشور، شاه پیر را می کشت و با زن شاه همبستر می شد و به جای او بر تخت شاهی تکیه می زد. این رسم شاه کشی یکی از کهن ترین رسوم دوره ی مادرسالاری است و نه تنها در ایران بلکه در سایر نقاط جهان نیز رایج بوده است. برای کشتن شاه، جوانان زیادی از نقاط دور و نزدیک به پایتخت می آمدند. این جوانان آزمون های دشواری را می گذراندند تا بتوانند از این طریق، لیاقت خود را ثابت کنند. از میان این خواستگاران، یک جوان بر رقبا خود پیروز می شد، شاه پیر را می کشت، با زن او ازدواج می کرد، و به شاهی می رسید. گاهی به جای زن پادشاه، دختر پادشاه جای او را می گرفت. در این نسخه ی جدید، جوان خواستگار، بعد از کشتن شاه پیر، دختر او را به زنی می گرفت و خود شاه می شد. در دوره ی مادر سالاری، مقام شاهی از پدر به پسر منتقل نمی شد، بلکه از طریق زن شاه و یا از طریق دختر شاه به جوانی غریبه می رسید. شاه جوان نیز پس از مدتی پیر می شد و خود به دست جوان دیگری کشته می شد و این چرخه ی شاه کشی همچنان ادامه پیدا می کرد.

۵ - تبدیل آیین شاه کشی به آیین کوسه ی خرسوار

مقام سلطنت مقام پر مخاطره ای بود و شاه سرانجام سر خود را بر باد می داد. به تدریج که شاهان قدرت گرفتند سعی کردند از این سرانجام شوم راه گریزی بیابند. یکی از راه هایی که در دوره ی پدرسالاری، پیدا کردند این بود که یک نفر دیگر را برای مدت کوتاهی به جای خود به تخت شاهی بنشانند و سپس او را در مراسم شاه کشی به جای خود به قتل برسانند. به این ترتیب هم آیین شاه کشی سر جای خود باقی می ماند و هم آن ها از سرانجام شوم خود نجات پیدا می کردند. شاه موقتی در دوران کوتاه سلطنت خود از تمام مزایای شاهی برخوردار بود. در عیش و نوش های شاهانه شرکت می کرد و تمام احترامات یک شاه واقعی در حق او رعایت می شد. او حتی حق داشت با زنان شاه واقعی همبستر شود. اما این دوران، چند روزی بیش نمی پایید و شاه موقت بلاگردان شاه واقعی می شد.

در مراسم کوسه ی خر سوار به خوبی می توانیم ببینیم که این «کوسه ی خرسوار» در حقیقت همان شاه موقت دوران پدرسالاری است. گردش شاهانه ی «کوسه ی خرسوار» در شهر به همراه سربازان شاه و اخذ مالیات و باج و خراج از مردم و دکان داران نیز دلیل دیگری بر اثبات این مدعا است. ناپدید شدن «کوسه ی خرسوار» در انتهای روز و نیز کتک خوردن او نشانه ای از کشته شدن او در روزگار گذشته است که اکنون به صورت نمادین و سمبلیک در آمده است. در روزگار قدیم پیدا کردن کسی که حاضر باشد جان خود را فدای شاه کند آسان نبوده است. گاهی مجبور می شدند از میان زندانیان محکوم به مرگ، کسی را برای این کار پیدا کنند. تاج خاری بر سرش بگذارند. در کوچه ها و خیابان های شهر بگردانندش. شاه اش بخوانند. و سرانجام بر بالای تپه ای به دارش بکشند. ممکن است بپرسید که آیین شاه کشی خود از چه چیزی سرچشمه گرفت است و اصولاً، چرا بومیان ایران، شاه خود را می کشتند و به جای او شاه دیگری می آوردند.

۶ - خاستگاه و ریشه ی آیین شاه کشی

در اواخر عصر جادو و در سپیده دم عصر مذهب، بومیان ایران معتقد بودند که رویدن و پژمردن گیاهان در دست ایزدی است که به فرمان او گندم از زمین می روید و درختان میوه می دهند و بزها می زایند و سینه های مادران از شیر لبریز می شود. این خدای باروری و برکت هنوز از زمین به آسمان نرفته بود و در بدن شاه قبیله زندگی می کرد. آنان برای شاه صفات ایزدی قایل بودند و او را «خدايگان» می نامیدند. ایده ی «فره ایزدی» و نیز شعار «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه» ریشه در این آیین کهن آسیای غربی دارد. زندگی و مرگ افراد قبیله به این بستگی داشت که این روح باروری و برکت همواره در کالبدی جوان و تندرست زندگی کند. شاه نمی بایست هرگز پیر شود. اما، شاه قبیله، مانند دیگر آدمیان، به تدریج پیر می شد و کالبد جوان و نیرومندش دچار ضعف و پیری می گشت. چنین کالبد پیری برای آن روح باروری و برکت، جای مناسبی نبود بنابراین باید

شاه پیر را می کشتند و جوان دیگری را به جای او شاه می کردند تا روح باروری و برکت از کالبد شاه پیر به کالبد شاه جوان «منتقل» شود و در این کالبد جوان و تندرست به زندگی خود ادامه دهد. گاهی روح باروری و برکت در حیوان مقدسی مانند گاو حلول می کرد و گاو مورد پرستش قرار می گرفت زیرا کالبد او خانه ی ایزد باروری و برکت بود. این گاو نمی بایست هرگز پیر شود. اما گاو مقدس نیز مانند دیگر حیوانات، به تدریج پیر می شد، بنابراین باید او را نیز قربانی کنند تا روح ایزد باروری و برکت از کالبد گاو پیر به کالبد گاو جوان تری «انتقال» یابد. بومیان آنزمان معتقد بودند که گوشت این گاو دارای نیروی باروری و برکت است و هرکس که گوشت این گاو قربانی را بخورد، قسمتی از نیروی باروری و برکت، بر اساس قانون جادوی سرایتی، از گاو به او «منتقل» می شود. خون گاو را نیز بر زمین می پاشیدند تا نیروی باروری و برکت از خون گاو به خاک منتقل شود و آن را حاصلخیز نماید. در باره ی تاثیر آیین مقدس شاه کشی بر اسطوره ها و افسانه ها و داستان های ایرانی سخن بسیار است که، انشالله اگر فرصتی بود، به آن خواهیم پرداخت.

۷ - نتیجه گیری

در این مقاله نشان دادیم که در پشت داستان شاه عباس و یوسفی ترکش دوز، یکی از آیین های دوره ی پدرشاهی، یعنی آیین کوسه ی خرسوار، نهفته است. در پشت آیین کوسه ی خرسوار نیز، رد پای یکی از کهن ترین آیین های دوره ی مادرشاهی، یعنی آیین شاه کشی به چشم می خورد. در پشت آیین شاه کشی نیز ردپای آیین پرستش ایزد باروری و برکت دیده می شود.

منبع

1. Portrait de Shah Abbas Ier Ispahan, 12 mars 1627 Signé Muhammad Qasim Encre, couleur et or sur papier H 27,5 cm ; L 16,8 cm

ShahKoshi_1.vnf
abbas.ahmadi@mailcity.com